

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی نرودی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دهم - سال تحصیلی ۹۲-۹۳

جلسه ۲۰ - دوشنبه ۹۲/۸/۶

مرحوم نائینی معتقدند اگر استصحاب عدم وجوب جزء قبل بلوغ، به نحو نعتی اخذ شود مانند سایر موارد حالت سابقه‌ی متیقّنه ندارد؛ زیرا مکلف یقین ندارد که زمانی مرکّب بر او واجب بوده ولی جزء مشکوک بر او واجب نبوده است و اگر استصحاب عدم وجوب جزء به نحو معمولی اخذ شود اشکال مثبتیت وارد است؛ به دلیل آنکه عدم وجوب جزء اثبات نمی‌کند که تکلیف فعلی نمازی است که جزء دهم آن واجب نیست.

پاسخ این اشکال

از ما سبق پاسخ این اشکال روشن می‌شود؛ زیرا می‌توانیم بگوییم که قبل بلوغ نه وجوب مرکّب بود و نه وجوب جزء دهم، بعد بلوغ وجوب نه جزء مرکّب محقق شد و شک در وجوب جزء دهم وجود دارد، می‌توانیم عدم آن را استصحاب کنیم و مثبت نخواهد شد.

در نتیجه بالوجدان می‌دانیم مرکّبی نه جزئی قطعاً بر عهده‌ی ماست و با استصحاب عدم معمولی، وجوب مشکوک جزء دهم برداشته می‌شود، لا محاله می‌توانیم تنها مرکّب نه جزئی را اتیان کنیم.

اشکال دیگری بر استصحاب عدم وجوب اکثر قبل بلوغ

مرحوم نائینی اشکال تعارض استصحاب وجوب اقل با استصحاب وجوب اکثر را که قبلاً طرح کردند در اینجا مطرح نمی‌کنند، در حالی که اگر وارد بود می‌بایست در اینجا نیز طرح شود و دفعی را که

فرموده‌اند^۱ صحیح نیست. در هر حال ایشان اشکال دیگری را مطرح می‌کنند^۲ که اگر وارد باشد بر استصحاب عدم وجوب جزء نیز وارد است:

استصحاب عدم وجوب اکثر حالت سابقه ندارد در حالی که در استصحاب باید حالت سابقه متیقن باشد؛ به دلیل آنکه عدم وجوب قبل از بلوغ با عدم وجوب بعد از بلوغ متفاوت است؛ نبودن تکلیف در صغر از باب این است که اساساً زمینه‌ی تکلیف وجود ندارد و طفل از محدوده‌ی تکلیف خارج است و برداشتن قلم تکلیف از طفل به معنای عدم امکان تکلیف به او می‌باشد، همانند بهائم که چنین قابلیت ندارند. بنابراین عدم تکلیف از باب لاجرح عقلی است و در واقع نه اعتبار وجود تکلیف برای طفل می‌شود و نه اعتبار عدم تکلیف می‌شود؛ به خلاف حالت بعد از بلوغ که استعداد تحمّل تکلیف پیدا می‌شود و نسبت به برخی از امور، اعتبار وجود تکلیف حاصل است و نسبت به برخی دیگر اعتبار عدم تکلیف می‌شود و این عدم تکلیف از باب لاجرح شرعی است و لهذا استصحاب عدم حکم قبل بلوغ نسبت به بعد بلوغ صحیح نیست؛ زیرا عدم تکلیف قبل بلوغ قطعاً منتقض شده است و با آمدن بلوغ قطعاً لاجرح عقلی از بین می‌رود و شک وجود دارد که آیا لاجرح شرعی جایگزین آن شده یا تکلیف شرعی به جای آن آمده است. بنابراین نمی‌توان با استصحاب، عدم وجوب در حال صغر را به زمان بلوغ سرایت داد.

نقد و بررسی اشکال مذکور

اولاً: آیا همیشه قبل از بلوغ، طفل بدون درک است؟! این سخنان در مورد طفل بدون تمییز درست

۱. فوائد الاصول، ج ۴، ص ۱۸۸:

و أما الوجه الرابع: فلأنه وإن لم يرد عليه إشكال المعارضة أيضاً، للعلم بانتقاض الاحرجية في طرف الأقل فلا يجرى فيه الأصل حتى يعارض بالأصل الجاري في طرف الأكثر، إلا أنه يرد عليه ...

۲. همان، ص ۱۸۶:

فیرد علیه: أن الثابت في حق الصغير ليس إلا عدم وضع قلم التكليف عليه، بمعنى كونه مرخى العنان و لا حرج عليه في كل من الفعل و الترك، من دون أن يكون الشارع أطلق عنانه و رفع قلم التكليف و الحرج عنه، فإن الاحرجية الشرعية إنما تكون في الموضوع القابل لوضع قلم التكليف، و ذلك إنما يكون بعد البلوغ، و لذا كان عدم التكليف قبل حضور وقت العمل في الوجه المتقدم يستند إلى الشارع، بحيث لو بنينا على حجية الأصل المثبت لأثبتنا الإباحة الشرعية من استصحاب عدم التكليف قبل الوقت، و هذا بخلاف عدم التكليف الثابت قبل البلوغ، فإنه لا يستند إلى الشارع، لأن الصغير ليس في حال يمكن وضع قلم التكليف عليه، بل هو كالبهائم ليس في حقه جعل شرعي لا وجوداً و لا عدماً، لقصوره عن ذلك بنفسه.

فالعدم الثابت قبل البلوغ ممّا لا يمكن استصحابه، للعلم بانتقاضه حين البلوغ، إمّا بالوجود و إمّا بعدم آخر مغاير بالنسخ للعدم الثابت قبل البلوغ و لو باعتبار حكم الشارع ببقائه و عدم نقضه بالوجود، فإن الاحرجية الشرعية مغايرة للاحرجية القهرية التكوينية.

است و از این جهت مانند بهائم است، اما فرض کنید ۵ روز به بلوغ طفل باقی مانده آیا این طفل ملحق به بهائم است؟! در این موارد نیز عدم تکلیف به جهت عدم قابلیت و لاجرح عقلی نمی‌باشد و لهذا تعدادی از فقهاء عبادت طفل را صحیح می‌دانند و حتی وصیت طفل ده ساله نافذ شمرده شده است، حال آنکه اگر مانند بهائم بود چنین احکامی در حق او روا نبود. بنابراین نمی‌توان پذیرفت قبل از بلوغ، همواره لاجرح عقلی حاصل است و لذا ظاهر «رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم»^۱ رفع شرعی است نه رفع عقلی و الا کسی توهم نمی‌کند طفل شیرخوار دارای تکلیف باشد.

ثانیاً: بر فرض که دو گونه عدم تکلیف وجود داشته باشد، اما به هر حال تکلیف به اکثر قبل بلوغ نبوده است ولو آنکه زمینه‌اش نبوده است و تکلیف به انتفاء موضوعش منتفی بوده است، اما همان‌گونه که عدم وصف قرشیّت مرأه به نحو عدم محمولی استصحاب می‌شود در اینجا نیز می‌گوییم وقتی شخص بالغ نبود و خوب اکثر هم نبود ولو به نحو سالبه به انتفاء موضوع، بعد از حصول بلوغ آیا و خوب اکثر بعد بلوغ حاصل شده یا خیر؟ استصحاب عدم و خوب اکثر جاری می‌شود.

ثالثاً: اینکه فرمودند عدم و خوب صلاة در حال صغر لاجرح عقلی است و عدم حکم بعد از بلوغ لاجرح شرعی است، تأثیری در استصحاب ندارد؛ زیرا عدم حکم با عدم حکم فرقی ندارد و هر دو عدم هستند. آری، منشأ یک عدم گاهی لاجرح عقلی و گاهی لاجرح شرعی است، اما حاصل این دو عدم، عدم و خوب نماز است. فرض کنید آبی از جایی جریان پیدا می‌کند و مدتی به صورت طبیعی جریان دارد ولی بعد از مدتی جریان آن به کمک پمپ است، حال اگر شک شود که آیا آب جریان دارد یا خیر، اصل جریان آب استصحاب می‌شود ولو منشأ آن متفاوت است؛ در ما نحن فیه نیز عدم حکم حال صغر با عدم حکم بعد بلوغ تفاوتی ندارد و تنها در منشأ متفاوتند که موجب تأثیر در استصحاب نمی‌گردد و ملحق به استصحاب کلی قسم ثالث نیز نمی‌شود تا گفته شود یک فرد رفته است و فرد دیگر جایگزین شده است.

از اینجا به دست می‌آید مواردی که استصحاب را جاری می‌دانیم اعتبار عدم نمی‌کنیم، بلکه عدم حکم سابق را تعبداً جرّ به زمان لاحق می‌کنیم. آری، ممکن است در اباحه کسی قائل شود که نوعی اعتبار

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب مقدمة العبادات، باب ۴، ح ۱۱، ص ۴۵:

و فی الخصال عن الحسن بن محمد السکونی عن الحضرمی عن إبراهیم بن ابي معاوية عن ابيه عن الأعمش عن ابن ظبيان قال: أتى عمرُ بامرأة مجنونته قد زنت فأمر برجمها فقال عليُّ عليه السلام أ ما علمت أن القلم يُرفع عن ثلاثة عن الصبي حتى يحتلم و عن المجنون حتى يفيق و عن النائم حتى يستيقظ.

ترخیص است، اما در موارد نفی حکم مانند براءت و خصوصاً استصحاب عدم، حکم برداشته می‌شود نه اینکه عدم حکم اعتبار شود. لذا سخن محقق نائینی که فرمودند بعد از بلوغ، اعتبار عدم حکم می‌شود و در نتیجه با عدم الحکم در حال صغر متفاوت است، محصلی ندارد؛ زیرا در مشغول نبودن ذمه همان عدم حکم کافی است و نیاز به اعتبار عدم حکم نمی‌باشد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی